توی گرما زیر آفتاب، توی سرما زیر بارون، سر چهارراه دورمیدون

کودکان کار را به نگاه سرد میهمان نکنیم

اکثر این بچه‌ها دست‌فروشند. بیشترشان، به‌طور ثابت مدرسه نمی‌روند. ولی گه‌گاه در کلاس‌های مختلفی که دوست دارند، شرکت می‌کنند. وقتی این جا در کنار هم هستند، در ارتباط با هم و در ارتباط با مربیان‌شان، همان رفتاری را دارند که آن بیرون با دیگران، با مشتری‌ها و افراد مختلف جامعه دارند؛ بی‌اعتماد، آماده پرخاشگری، در پی جلب توجه و ترحم. و اگر محبت ببینند، استعداد عجیبی برای وابسته شدن دارند.

آذر فخری، روزنامه‌نگار

سرش را از پنجره ماشین بیرون می‌آورد و داد می‌زند: «ای بابا! من اگر نخوام کسی شیشه ماشینمو پاک کنه، کیو باید ببینم؟ پسر دست تو بردار از رو ماشین...» در همین حال و هوا، چراغ سبز می‌شود و راننده پایش را روی گاز می‌گذارد و پسر بچه، خودش را با وحشت و سرعت به کناری می‌کشد. «خاله!... خاله!... تو رو خدا یه دونه بخر. چی می‌شه. هزار تومن که برای تو چیزی نیست.» و همان‌طور دنبال خاله راه افتاده و در کنارش راه می‌رود. حالا خاله کلافه شده است. چند بار می‌گوید که نمی‌خواهد. بعد تشر می‌زند که چرا افتاده دنبالش و ولش نمی‌کند. در نهایت برمی‌گردد و هلش می‌دهد که چه خبرش است و از جانش چه می‌خواهد؟ در کافه روباز نشسته‌اند. قرار است محوطه آرام و امن و راحتی باید باشد. اما بچه‌های دست فروش، یک دم از این میز به آن میز می‌روند و از مشتری‌های کافه می‌خواهند از آن‌ها چیزی بخرند. مشتری‌ها اغلب نگاه‌شان نمی‌کنند. آن‌قدر نگاه نمی‌کنند و به کار خودشان مشغول‌اند، که بالاخره با تمام سماجت‌شان، آن‌ها را رها می‌کنند و سراغ میز بعدی می‌روند. اگر یکی از مشتری‌ها چیزی از یکی از این بچه‌ها بخرد، بقیه سر او هوار می‌شوند که باید از ما هم بخری. حالا معلوم می‌شود که چرا مشتری‌ها سعی می‌کنند اصلا بچه‌ها را ندیده بگیرند. بالاخره، صدای یکی از مشتری‌ها که قهوه‌اش زهرمارش شده، بلند می‌شود که این جا هم یک دقیقه آرامش ندارد و می‌رود سراغ مسئول کافه. کافه‌چی می‌آید و بچه‌ها را با تشر و تی‌پا از محوطه روباز کافه بیرون می‌کند. بچه‌ها هم البته با چیزهایی که زیر لب می‌گویند، از خجالت کافه‌چی و مشتری‌هایش، درمی‌آیند!

■■■

دور میز نشسته‌ایم با بچه‌ها گپ می‌زنیم. اکثر این بچه‌ها دست‌فروشند. بیشترشان، به‌طور ثابت مدرسه نمی‌روند. ولی گه‌گاه در کلاس‌های مختلفی که دوست دارند، شرکت می‌کنند. وقتی این جا در کنار هم هستند، در ارتباط با هم و در ارتباط با مربیان‌شان، همان رفتاری را دارند که آن بیرون با دیگران، با مشتری‌ها و افراد مختلف جامعه دارند؛ بی‌اعتماد، آماده پرخاشگری، در پی جلب توجه و ترحم. و اگر محبت ببینند، استعداد عجیبی برای وابسته شدن دارند. این‌ها، همان بچه‌های دست‌فروشی هستند که دیده نمی‌شوند که با فریاد و تی‌پا و گاه با کتک‌های جانانه، دور و طرد می‌شوند. بیرون انداخته می‌شوند. وقتی داری با آن‌ها حرف می‌زنی، این حس بیرون انداخته شدن، هم در کلمات‌شان هست و هم در نگاه‌شان و هم در زبان بدن‌شان. هر طور که هست می‌خواهند نزدیک به تو بنشینند و یکی از هنرها یا کارهایی را این روزها یاد گرفته‌اند نشان بدهند.

ماه لیلی، دختر ۱۰ ساله‌ای است که فال و آدامس و هر چه که به دستش بدهند می‌فروشد. همیشه قیافه غمگین و بهت‌زده‌ای دارد. برخلاف بچه‌های دیگر، آرام است. سر و صدا راه نمی‌اندازد و همیشه منتظر می‌ماند تا سر یکی از مربی‌ها خلوت شود، آن وقت یک کتاب برمی‌دارد و می‌خواهد که آن را برای او بخواند. ماه لیلی خیلی خوب کتاب می‌خواند. بدون غلط، بدون تپق. وقتی دارد کتاب می‌خواند، حواسم می‌رود به تن و بدن تکیده و نحیفش، و به آن روسری که چنان سفت زیر گلویش، گره زده است. می‌گویم نمی‌خواهی کمی گره روسری‌ات را شل کنی؟ نگاهش به اطراف می‌دود... می‌خواهد نشان بدهد که هم‌چنان آرام است و در نهایت می‌گوید که نمی‌تواند. اگر پدر و برادرهایش ببینند او را کتک می‌زنند. ماتم می‌برد. ماه لیلی هر روز از این واگن به آن واگن، از این چهارراه به آن چهارراه می‌رود و مدام زیر دست و پای مردم است. هزار حرف ناجور و ناسزا از مردم می‌شنود. حتی سابقه تعرض هم داشته است. با این حال به خاطر شل و سفت بودن گره روسری‌اش، از پدر و برادرانش کتک می‌خورد! «خاله فرقی نمی کنه که... هر شب باید کتک بزنه. اصلا بهانه نمی‌خواد. ساکت هم که باشیم، می‌گه چرا ساکتین!» این‌ها را ماه لیلی می‌گوید و به من نزدیک‌تر می‌شود. می‌دانم که چه‌قدر به نوازش شدن نیاز دارد. به دستی که به جای ضربه‌های سنگین و دردناک، با ملایمت

آن‌ها ارتباط برقرار کردن، بلد نیستند. نمی‌توانند منظور و مقصودشان را آن‌طور که باید، برسانند. از نظر عاطفی، دچار بحران‌های عجیب و غریب هستند. وقتی عصبانی می‌شوند، غیر قابل کنترل‌اند و می‌توانند به خود و دیگران آسیب‌های جدی بزنند

روی پوستش بخزد و به او احساس با ارزش بودن بدهد. او این لحظه‌های آرامی را می‌نشیند و با صدای گرفته‌اش کتاب می‌خواند دوست دارد. بگذارید بگویم خیلی دوست دارد. کتاب که تمام می‌شود، می‌خواهد کتاب بعدی را بردارد که می‌پرسم: «این روزا چی می‌فروشی؟» می‌گوید مدتی است برای فروش نمی‌رود. با خانواده‌اش صحبت شده، و قرار است فقط درس بخواند. عجیب است. واقعا توانسته‌اند پدرش را راضی کنند؟ می‌دانم که حتما ماجرای دیگری در کار است. از شدت کنجکاوی، دلهره می‌گیرم تا بالاخره می‌فهمم این دختر، بیمار است. احتمالا یک بیماری بدخیم. ماه لیلی، همان جا نشسته و دارد کتاب می‌خواند. می‌ترسم برگردم نگاهش کنم.

نمی‌پرسید چرا؟

آن‌ها ارتباط برقرار کردن، بلد نیستند. نمی‌توانند منظور و مقصودشان را آن‌طور که باید، برسانند. از نظر عاطفی، دچار بحران‌های عجیب و غریب هستند. وقتی عصبانی می‌شوند، غیر قابل کنترل‌اند و می‌توانند به خود و دیگران آسیب‌های جدی بزنند. تمام این‌ها را از خانه و از سر چهارراه‌ها، واگن‌های مترو، و مجتمع‌های تجاری، آموخته‌اند؛ در لحظه‌هایی که ناچار از فروش چیزی بوده‌اند، و نباید دست خالی به خانه و پیش صاحب کار می‌رفته‌اند. تمام این چیزهایی که می‌فروشند حساب و کتاب دارد. خوش شانس‌ترین‌ها، برای خانواده خودشان کار می‌کنند. اما در نهایت آن چه برای‌شان می‌ماند یا پرخاش و طردشدگی از سوی مردم است یا از سوی والدین. وقتی هم که با هم یک جا جمع می‌شوند، گروهی بچه تند و بیش فعال و غیر قابل کنترل‌اند که به هر طریقی، در نهایت رفتاری می‌کنند که تو را به آستانه انفجار برسانند. و اگر عصبانی نشوی و هم‌چنان آرام بمانی؛ با تعجب می‌پرسند که چرا؟ یکی از مربی‌ها می‌گوید: «بارها، برخورد مردم با این بچه‌ها را دیده‌ام. بله، این بچه‌ها بدجوری گیر می‌دهند و به آدم می‌چسبند. گاهی دنبال خانم‌ها راه می‌افتند و با خاله خاله گفتن، کلافه‌شان می‌کنند. اما چرا باید سر آن‌ها داد بزنیم؟ اصلا چرا آن قدر سر آن‌ها داد زده‌ایم که به این رفتار عادت کرده‌اند و دیگر روی‌شان تاثیر نمی‌گذارد. آن‌ها را نمی‌رماند. آن‌ها به نادیده شدن و توهین شنیدن عادت کرده‌اند. اصلا برای‌شان مهم نیست که مشتری چه می‌گوید یا چه رفتاری می‌کند. زخم‌هایی که دارند، عمیق‌تر از این زخم‌های تازه است. با این همه، این‌ها هم بچه‌اند... مثل تمام بچه‌ها. و می‌شود لحظه‌ای تامل کرد، مکث کرد و برای‌شان توضیح داد. آن‌ها خیلی وقت‌ها توضیح‌ها را می‌پذیرند، شاید حتی مشتاق شنیدن این مدل حرف زدن‌اند. کسی که به آن‌ها بگوید چرا نمی‌خواهد یا نمی‌تواند از او خرید کند. اما مردم متاسفانه چنین رفتاری ندارند و معمولا پرخاش می‌کنند. رفتارهای پرخاشگرانه، از این بچه‌ها موجوداتی غیر قابل کنترل و عصبی و یا در خود فرورفته ساخته، آن‌ها مستعد هر نوع بزه اجتماعی هستند و فکر کنید که هر روز بر تعدادشان افزوده می‌شود. این‌ها، همراه مردم همین جامعه، قرار است وارد آینده این سرزمین شوند.»

باور دارند و این خیلی بد است!

برای آن‌ها، مردم، مشتری‌اند. با مشتری فقط می‌توان و باید معامله کرد. اگر این معامله اتفاق نیفتد، بین آن‌ها درگیری پیش می‌آید. و نتیجه این درگیری، هیچ وقت به نفع آن‌ها نیست. حنیف در حال صحبت با یکی از مربیان آقاست، که مرد جوان اما کار آزموده‌ای است. حنیف پرسش‌هایی می‌کند که اصلا ربطی به او به این جا و به رابطه او

می‌شود لحظه‌ای تامل کرد، مکث کرد و برای‌شان توضیح داد. آن‌ها خیلی وقت‌ها توضیح‌ها را می‌پذیرند، شاید حتی مشتاق شنیدن این مدل حرف زدن‌اند. کسی که به آن‌ها بگوید چرا نمی‌خواهد یا نمی‌تواند از او خرید کند. اما مردم متاسفانه چنین رفتاری ندارند و معمولا پرخاش می‌کنند

با مربی‌اش ندارد. اما دقت در همین پرسش‌ها، که تقریبا از همه ما پرسیده نشان می‌دهد که حنیف می‌خواهد نشانه‌های مشترکی در سبک زندگی خودش و «دیگران» پیدا کند. این اشتراکات، به او احساسی متفاوت می‌دهد، شاید با یک مورد مشترک؛ بتواند خودش را مثل «دیگران» ببیند؛ این حالش را خوب می‌کند. اما کم کم شکل سوال‌ها عوض می‌شود. از جایی به بعد، وقتی حنیف هیچ چیز مشترکی بین خودش و دیگری پیدا نکند، سوال‌ها به سمت مقایسه این دیگران با هم می‌رود و «حنیف» حذف می‌شود. حالا او در پی آن است که ببیند سطح این «دیگران» در شکل و شمایل و سبک زندگی چه‌قدر به هم نزدیک، یا از هم دور است. به هر حال، حنیف آن بیرون می‌ماند و این بیرون ماندگی را می‌فهمد. آن را باور و قبول کرده است. «ما» این حس جداافتادگی را به او داده‌ایم و دیوارهای نامرئی بسیاری ما و آن‌ها را از هم جدا می‌کند.

حرف بزنیم

درست است رفتارشان کلافه کننده است. آن هم در روز و روزگاری که هیچ کدام از ما فرصت نگاه کردن به خودمان را نداریم چه برسد به این بچه‌ها. همیشه دیر کرده‌ایم. همیشه دیر می‌رسیم. خسته‌ایم. ناامیدیم... چه کسی می‌تواند این‌ها را انکار کند. اما این‌ها مشکل همه ماست. مشکلاتی که در درون جامعه ما و با ماست. هر مشکل به همان نسبت که ما را در هم می‌شکند، دیگران را هم می‌شکند. در این شکستگی‌ها، تنها و منحصر به فرد نیستیم. و این بچه‌ها، از همه ما شکسته‌تر و در هم کوبیده‌ترند. ممکن‌ترین کار برای کنترل این انرژی، حرف زدن با این بچه‌هاست و نگاه کردن در چشم‌های‌شان و توضیح دادن به آن‌ها. وگرنه در سکوت و پشت پا زدن‌های ما، آن‌ها، تبدیل به جامعه‌ستیزانی می‌شوند که هم رفتارشان و هم انعکاس رفتارشان، دامن همه ما را می‌گیرد. همه مایی را آن‌ها را «دیگری» دیده‌ایم و گفته‌ایم ربطی به ما ندارند. اما ربط دارند. وقتی از آن‌ها زخم می‌خوریم پی به این ارتباط عمیق می‌بریم!

از گوشه و کنار

افزایش آلاینده ازن و افزایش دمای تهران

معاون نظارت و پایش اداره حفاظت محیط زیست استان تهران از بررسی علت افزایش ازن در تهران خبر داد و گفت: یکی از عوامل اصلی این اتفاق افزایش دما بوده است. محمد رستگاری در جلسه امروز کارگروه کاهش آلودگی هوای استان تهران اظهار کرد: بر اساس مصوبه جلسه گذشته کارگروه کمیته کارشناسی بررسی افزایش ازن تشکیل شد و غلظت آلاینده ازن در ایستگاه‌ها و دماهای مختلف در تهران را بررسی کردیم. میانگین درازمدت هوای تهران در برخی ایستگاه‌ها ۱.۱ درجه نسبت به میانگین بلندمدت ۳۰ ساله افزایش پیدا کرده بود. معاون نظارت و پایش اداره حفاظت محیط زیست استان تهران گفت طی امسال تابستان افزایش دما و کاهش ابرناکی سبب افزایش تابش خورشید شده است، خوشبختانه امسال غلظت ذرات معلق نسبت به سال گذشته کاهش پیدا کرده است و این سبب شد که افزایش ازن در شهر نمود بیشتری داشته باشد.

■■■

طرح ترافیک نمایندگان مجلس حذف شد

معاون حمل و نقل و ترافیک شهرداری تهران از حذف طرح ترافیک نمایندگان مجلس شورای اسلامی به درخواست خودشان خبر داد. معاون حمل و نقل و ترافیک شهرداری تهران از حذف طرح ترافیک نمایندگان مجلس شورای اسلامی به درخواست خودشان خبر داد. محسن پورسید آقایی گفت: هیچ نماینده مجلس یا ژن خوبی طرح ترافیک دریافت نکرده و اسامی نمایندگانی که از طرف مدیران مسئول رسانه‌ها معرفی شده بود به درخواست خودشان حذف شد. وی در خصوص ارائه طرح به فرزندان نمایندگان مجلس نیز تصریح کرد: همه این افراد از رسانه‌ها نامه خبرنگاری داشتند و پس از انتشار اسامی دریافت کنندگان طرح ترافیک خبرنگاری به همه اسامی منتشر شده در رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی و حتی شایعه‌ها و گزارش‌های غیررسمی رسیدگی شد. پورسید آقایی افزود: از مجموع دو هزار و ۲۴۰ طرح ترافیک حدود ۱۰۰ نام در گزارش‌های غیررسمی انتشار یافت که در نهایت با بررسی‌های صورت گرفته مشخص شد ۲۴ نفر خبرنگار نبودند. وی با بیان این که طرح این افراد باطل شد، گفت: این افراد خبرنگار نبودند اما در بخش‌های مختلف رسانه‌ها فعالیت می‌کردند. معاون شهردار تهران در خصوص چرایی منتشر نکردن نام رسانه‌ها نیز اظهار داشت: این کار شدنی نبود زیرا به محض اعلام نام رسانه‌ها مقایسه در خصوص تعداد سهمیه‌های اختصاص یافته صورت می‌گرفت.

■■■

افزایش قیمت سکه و تراکم کار دادگاه‌های خانواده

عضو هیات مدیره و رئیس کانون وکلای دادگستری البرز از افزایش دعاوی تعدیل اقساط مهریه و تراکم کار دادگاه‌های خانواده به دلیل افزایش قیمت سکه در روزهای اخیر خبر داد. هما داوودی گرمارودی (وکیل پایه یک دادگستری و عضو هیات امناء انجمن حقوق شناسی) در درباره اظهارات اخیر مدیرعامل ستاد دیه کشور مبنی بر اینکه سه هزار و ۶۰۰ نفر به دلیل ناتوانی در پرداخت مهریه در زندان بسر می‌برند، گفت: بسیاری از آقایان مهریه‌ای را که باید بپردازند به دلیل مشکلات مالی نداشته و از همین رو دادگاه برای آن‌ها تقسیط می‌کند و در این اقساط به وضع درآمد و سطح دارایی زوج نیز توجه شده است. بسیاری از مردان که محکوم به پرداخت مهریه بودند، پس از افزایش قیمت سکه با مشکل مواجه شده و قادر به پرداخت مهریه نیستند. وی با اشاره به تشکیل پرونده‌های جدید در خصوص تعدیل اقساط مهریه خاطرنشان کرد: با توجه به افزایش قیمت سکه، تورم و گرانی و عدم افزایش سطح حقوق افراد یک سیل عظیم از پرونده‌های در حال پرداخت ماهانه مهریه به صورت اقساطی در محاکم خانواده تشکیل شده است تا دوباره اقساط آن‌ها کمتر شود. داوودی ادامه داد: متاسفانه در چنین شرایطی، التهاب قیمت سکه نه تنها سبب افزایش دعاوی تعدیل اقساط مهریه و تراکم کار دادگاه‌های خانواده می‌شود، بلکه شیرازه زندگی بسیاری از این بدهکاران از هم گسسته خواهد شد.

یادداشت

طلاق خاموش بنیان خانواده را می‌پوساند

فائزه ناصح، دکترای روانشناسی عمومی

یکی از مهمترین آسیب‌هایی که ارکان خانواده را بهم می‌ریزد و بیشترین آثار مخرب خود را بر روی فرزندان بر جای می‌گذارد «طلاق» است که با توجه به نوع آن، شدت آسیب‌های وارد شده به کانون خانواده به عنوان اصلی‌ترین نهاد اجتماعی متفاوت است. «طلاق» به عنوان یکی از مهمترین آسیب‌های اجتماعی محصول تغییر و تحولات ارزش‌های نهادهای فرهنگی، اجتماعی، زیستی و... است که با توجه به مسایل اقتصادی، سیاسی و پیچیده شدن شرایط زندگی مدرن امروزی به عنوان پدیده‌ای در قالب شکاف بین سنت و مدرنیته در حال افزایش است. از منظر روانشناسی «طلاق» به معنای خاتمه دادن به زندگی مشترک زوجین تعریف می‌شود که طرفین برای رهایی از بن بست عاطفی و احساس باخت، اقدام به جدایی می‌کنند.

فروپاشی این نظام کوچک قطعا تبعات زیادی بهمراه دارد و اثرات منفی و آزاردهنده‌اش بر جامعه بویژه زنان و فرزندانِ طلاق غیر قابل انکار است. بررسی‌های آسیب شناختی در حوزه خانواده نشان می‌دهد که عامل فقر، هم فقر فرهنگی (تربیتی) و هم فقر معیشتی منشا بروز بسیاری از مشکلات، بحران‌ها و انفعال‌های خانوادگی است؛ در فضای خانوادگی متزلزل، نشاط کمی موج می‌زند؛ گفت و گویی بین اعضای خانواده صورت نمی‌گیرد؛ در چنین جوی مسایل و مشکلات جزئی به آسانی به جدل و بحران تبدیل می‌شوند؛ امید به زندگی و فردای روشن کاهش می‌یابد و رفتارهای غیرصادقانه و پرخشونت جایگزین روش‌های عاطفی و منطقی می‌شود؛ همبستگی و تعامل میان اعضا در محیط خانواده کم می‌شود و فردگرایی بیشتر به چشم می‌خورد؛ هر فردی هر کاری می‌خواهد انجام می‌دهد و همه افراد خانواده به هر نحوی می‌خواهند زمان کمتری را در خانه سپری کنند و چنین جو سرد و بی‌روحی باعث گریزان شدن فرزندان از محیط خانواده می‌شود؛ فرزندانی که قرار است امیدهای آینده جامعه محسوب شوند اما، چون هیچ الگوی مناسبی پیش رو نداشته‌اند ممکن است در آینده دچار همان مشکلات و درگیری‌های والدین خود بشوند. بنابراین شاید بی راه نباشد بگوییم، فرزندان از اصلی‌ترین قربانیان پدیده اجتماعی «طلاق» هستند. از منظر روانشناسی یکی از مهمترین انواع طلاق، طلاق عاطفی است؛ در چنین خانواده‌هایی زوجین بدون آنکه بطور رسمی از هم جدا شوند مانند یک خانواده معمولی به اجبار زیر یک سقف با هم زندگی می‌کنند ولی از وجود و درون هم خبری ندارند و سر هر کدام از طرفین به مسایل و امور خود گرم است. در اصل دو طرف به تدریج متوجه می‌شوند که جذابیت، کشش، علاقه و عاطفه مثبتی که بهم داشتند در بینشان رنگ باخته هیچ گونه ارتباط کلامی، جنسی و عاطفی در میانشان وجود ندارد. این خانواده‌ها مشکلات زناشویی را به دست گذر زمان می‌سپارند و به قول خودشان معتقدند این عدم تفاهم‌ها با آمدن فرزند بهبود پیدا می‌کند و بعدا درست می‌شود، دقیقا همین موکول کردن مسایل و مشکلات به آینده و بی اهمیت جلوه دادن آنها می‌تواند سایه تعارضات و مشکلات را گسترده‌تر کند. بر همین اساس روانشناسان معتقدند ازدواجی موفق است که زن و مرد ویژگی‌ها و تمایلات همسر خود را بدانند، بپذیرند و به آنها احترام بگذارند؛ بطور کلی در یک کلام می‌توان گفت که همدیگر را دوست داشته باشند. کارشناسان روانشناسی عقیده دارند ریشه اصلی مشکلات و سردرگمی در روابط زوجین در ندانستن و نتوانستن نهفته است و ناشی از نخواستن یا دوست نداشتن یکدیگر و عدم تمایل به داشتن یک زندگی آرام و شاد نیست؛ نتوانستن‌هایی که از نبود آگاهی و عدم آموزش‌های لازم و کافی در به کار بردن مهارت‌های ارتباطی و مهارت‌های زندگی ناشی می‌شود. عدم مهارت و توانایی در برقراری ارتباطات صمیمانه، اظهار محبت و عشق به شریک زندگی نقش بسزایی در فاصله گرفتن زوجین از یکدیگر دارد. شایسته است زوجین در هنگام ازدواج و تصمیم گیری برای انتخاب همسر آینده به مشاوران و متخصصان کارآزموده و مجرب رجوع کنند و همچنین بعد از ازدواج نیز می‌توانند برای تحکیم روابط، حفظ تعاملاتشان و رفع مشکلات رفتاری از راهنمایی و کمک آنان بهره ببرند. در پایان می‌توان بر این نکته تاکید کرد: هنگامیکه روابط زن و شوهر در حال ورود به مرحله سردی و بی‌تفاوتی عاطفی است بهتر است زوجین درصدد درمان برآیند و در صورت تمایل از راه‌حل‌های درمانی مانند زوج درمانی به عنوان رویکردی که به تشکیل جلسات درمانی میان زن و شوهر برای تغییر روابطشان در جهت مطلوب می‌پردازد استفاده کنند.